

مکتب تفکیک دارای قرائت‌ها و تفسیرهای مختلفی است



مکتب تفکیک آنچنانچه هست و بنیانگذاران آن تبیین کرده‌اند، غیر از آن است که توسط محمدرضا حکیمی عرضه و تفسیر می‌شود. این مکتب در نهایت منجر به اخباری‌گری در قلمرو عقاید و معارف کلامی می‌شود.

مکتب تفکیک آنچنانچه هست و بنیانگذاران آن تبیین کرده‌اند، غیر از آن است که توسط محمدرضا حکیمی عرضه و تفسیر می‌شود. این مکتب در نهایت منجر به اخباری‌گری در قلمرو عقاید و معارف کلامی می‌شود. به گزارش خبرگزاری فارس، حجت‌الاسلام والمسلمین حسین مظفری در سال 1348 در یک خانواده مذهبی در شهر تهران به دنیا آمد. وی بعد از اخذ دیپلم ریاضی، وارد حوزه علمیه مرحوم مجتهدی شد. مظفری افتخار حضور بیست‌وسه ماهه در جبهه‌های حق علیه باطل را در کارنامه درخشان خود دارد. در سال 1367 وارد حوزه علمیه قم شد و بعد از طی سطوح سه‌گانه حوزه، ده سال در درس خارج فقه و اصول شرکت جست. وی به موازات دروس حوزه در سال 1373 وارد مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) شد. مظفری پس از اخذ کارشناسی ارشد فلسفه، در دوره دکتری مشغول تدوین پایان‌نامه است. وی 14 سال سابقه تدریس دروس حوزی را داراست و کتاب «بنیان مرصوص» در نقد مکتب تفکیک را منتشر کرده است که در سال 1385 به عنوان کتاب سال حوزه در قلمرو فلسفه و کلام انتخاب شد. همچنین مقالات متعددی از وی در مجلات علمی و پژوهشی منتشر شده است. با توجه به تمرکز و تخصص حجت‌الاسلام مظفری در زمینه «مکتب تفکیک» می‌گردی با حضور وی و همراهان تدارک دیده‌ایم.

* لطفاً تاریخچه کوتاه و مختصری از شکل‌گیری مکتب تفکیک بیان کنید.

– این واژه را برای نخستین بار استاد محمدرضا حکیمی در کیهان فرهنگی، سال نهم، اسفند ماه 1371 مطرح کردند و در آن‌جا به معرفی اجمالی این مکتب پرداختند. ایشان مدعی هستند که واقعیت تفکیک قدیم و کهن است و به صدر اسلام باز می‌گردد. وی کسانی را در عصر حاضر سردمدار و پیشتاز آن و احیا کننده دوباره این اندیشه برمی‌شمرد که در رأس آن‌ها مرحوم میرزا مهدی اصفهانی است که با هجرت خود در سال 1340 هجری قمری از نجف اشرف به مشهد مقدس، ترویج این اندیشه را آغاز می‌کند، و پس از ایشان نیز شاگردانش راه او را ادامه می‌دهند چهره‌های شاخص این مکتب که در پاسخ سوال دوم به شرح حال مهم‌ترین ایشان و شخصیت‌های دیگر این مکتب اشاره می‌کنیم.

* چهره‌های شاخص این مکتب چه کسانی هستند؟

– اولین چهره بارز و شاخص این مکتب، میرزا مهدی اصفهانی است. ایشان مؤسس و بزرگ‌ترین شخصیت مکتب تفکیک است. در سال 1303 هجری قمری در اصفهان به دنیا آمد و تحصیلات اولیه را در همان شهر به انجام رسانید. در حدود دوازده سالگی به نجف اشرف هجرت کرد و از محضر اساتید نامدار همچون: مرحوم آقا سیداسماعیل صدر، مرحوم آخوند خراسانی و آیت الله سید محمدکاظم یزدی، مرحوم آیت‌الله نائینی در زمینه فقه و اصول و از محضر آیت‌الله سید احمد کربلایی و آیت‌الله شیخ محمد بهاری همدانی، در زمینه امور معنوی و اخلاقی استفاده کردند.

در منابع موجود نیامده که فلسفه رسمی را نزد چه کسی آموخته است، اما گفته‌اند پس از سال‌ها تعلم فلسفه و عرفان، احساس کرد معارف فلسفی و عرفانی، با معارف وحیانی همخوانی ندارند. بر این اساس، در درون ضمیرش دچار اضطراب شدید شد و برای برطرف شدن این مشکل، دست به توسل زد و بارها به مسجد سهله رفت، تا این‌که در یک دریافت معنوی به ناکارآمدی قواعد فلسفی و عرفانی و مخالفت آن‌ها با شرع مبین معتقد می‌شود. پس از این تجربه معنوی، نوشته‌های فلسفی و عرفانی خود را در آب فرات افکند، تصمیم می‌گیرد که برای دریافت معارف، تنها به قرآن و روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) روی آورد.

در سال 1340 ق به آستان قدس رضوی مشرف شده و در جوار آن امام همام، رحل اقامت می‌افکندند و تا سال وفاتش، در این شهر به تدریس فقه و اصول و همچنین معارف قرآن پرداختند. سرانجام ایشان در سال (1365 ق) به رحمت ایزدی پیوستند و در دارالضیافه حرم مطهر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به خاک سپرده شدند.

* از ایشان چه آثاری بر جای مانده است؟

– از مهم‌ترین آثار ایشان می‌توان از موارد ذیل نام برد:

1. معارف القرآن
2. تقریرات (شامل اصول فقه، اصول عقاید، قرآن‌شناسی است که به دست یکی از شاگردان ایشان نوشته شده و توسط ایشان اصلاح گردیده است).
3. غایة المنی و معراج القرب و اللقاء (درباره نماز)
4. ابواب الهدی (خلاصه معارف القرآن)
5. مصباح الهدی (دراصول فقه)

* شاگردان میرز و نامدار ایشان چه کسانی بودند؟

– برخی از شاگردان برجسته ایشان که مروجین مکتب تفکیک هم بوده‌اند و در واقع چهره‌های شاخص این مکتب به حساب می‌آیند، عبارتند از:

1. شیخ مجتبی قزوینی
2. شیخ هاشم قزوینی
3. میرزا جوادآقا تهرانی
4. شیخ محمود حلبی خراسانی
5. شیخ محمدباقر ملکی میانجی
6. شیخ حسنعلی مروارید

* چهره برجسته معاصر این مکتب کدام شخصیت است؟

استاد محمدرضا حکیمی چهره برجسته معاصر این مکتب است. از ایشان ده‌ها اثر در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و مذهبی به چاپ رسیده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

1. الحیة (ج 1 تا 6) به همراه آقایان: محمد حکیمی و علی حکیمی
2. ادبیات و تعهد در اسلام
3. خورشید مغرب
4. مجموعه مرزبانان حماسه جاوید (6 کتاب)
5. مکتب تفکیک (که با انتشار این کتاب، مکتب تفکیک به صورت جدی در سطح جامعه علمی مطرح شد و بر سر زبان‌ها افتاد).
6. اجتهاد و تقلید در فلسفه
7. معاد جسمانی در حکمت متعالیه و آثار متعدد دیگر.

به هر حال عنوان «مکتب تفکیک» را ایشان برای این مکتب فکری برگزید و آن را رواج داد.

* فکر می‌کنم وقتش رسیده که به مواضع و دیدگاه‌های این مکتب بپردازیم.

– پیش از این که به نقل و تشریح دیدگاه‌های این مکتب بپردازیم لازم و ضروری است یک نکته مهمی تذکر داده شود و آن این که دیدگاه‌های موسس این مکتب با آنچه امروز به نام «مکتب تفکیک» توسط آقای حکیمی و دیگران عرضه می‌شود، بسیار متفاوت است. ابتدا به این معنا که آقای حکیمی صادقانه نظر نسل اول مکتب تفکیک را به جامعه عرضه نمی‌کند و برای مقبول افتادن این مکتب، چیزهایی را به آنها نسبت می‌دهد که هرگز از مراجع مستقیم به آثارشان چنین چیزهایی بر نمی‌آید. ما در ابتدا معرفی آقای حکیمی از این مکتب را ارائه کرده و سپس برای آشنایی بهتر و بیشتر با اصول اساسی مکتب تفکیک برخی از آراء و نظریات موسس این مکتب، یعنی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی را ذکر می‌کنیم.

آقای محمدرضا حکیمی که خود معرّف و مروّج این مکتب است، آن را چنین تعریف می‌کند:

تفکیک در لغت به معنای «جداسازی» است. (چیزی را از چیز دیگر جدا کردن)، «و ناب سازی» چیزی و ««خالص کردن» آن. و «مکتب تفکیک»، مکتب جداسازی سه راه و روش معرفت، و سه مکتب شناختی است در تاریخ شناخت‌ها و تأملات و تفکرات انسانی، یعنی راه و روش قرآن، و راه و روش فلسفه، و راه و روش عرفان. و هدف این مکتب، ناب‌سازی و خالص‌مانی شناخت‌های قرآنی و سره فهمی این شناخت‌ها و معارف است، به دور از تأویل و مزج با افکار و نحله‌ها و بر کنار از تفسیر به رأی و تطبیق، تا ««حقایق وحی» و اصول ««علم صحیح» مصون ماند و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری در نیامیزد و مشوب نگردد. (مکتب تفکیک/ص 46 و 47)

و در جای دیگری می‌گوید:

هنگامی که می‌گویم ««مکتب تفکیک»، یعنی آن جهان‌بینی و جهان‌شناسی و نظام شناختی و دستگاه فکری و مبنای اعتقادی (و سیستم تعقلی)، که میان مفاهیم و اصطلاحات بشری، یا ممتزج، از سویی؛ و معارف خالص الهی و آسمانی (متخذ از کتاب و سنت) از سویی دیگر، تفاوت قائل است و فرق می‌گذارد؛ و در واقع و به عبارت بهتر، تفاوتی را که هست و واقعیت دارد می‌پذیرد، و بیان می‌کند و روشن می‌سازد... و در مورد این سه مبنا و مکتب (وحی، فلسفه و عرفان) ««تفکیکی» است نه ««تأویلی» و ««مزجی» و ««التقاطی» و ««تطبیقی»؛ زیرا این امر را ناشدنی می‌داند، و این سه جهان‌بینی و جهان‌شناسی را در حدّ هم و عین هم نمی‌شناسد، و تأویل و انطباق دادن را به زیان مبانی وحی و معارف قرآنی می‌بیند؛ چون استقلال و خودبستگی آن‌ها را مخدوش می‌سازد (و سطح آن‌ها را پایین می‌آورد)، و این چگونگی را عقلاً و شرعاً مردود می‌شمارد. (مکتب تفکیک/ص 161)

فارس: مکتب تفکیک طبق قرائت و تفسیر آقای حکیمی چه اصول اساسی دارد؟

حجة الاسلام مظفری: می‌توان مطالب ایشان، در این زمینه را در پنج اصل خلاصه کرد.

1. جدایی فلسفه، عرفان و دین
2. برتری و اصالت شناخت دینی
3. استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث
4. اتکا به ظاهر آیات و روایات
5. رد هر گونه تاویل

* دیدگاه های موسس این مکتب یعنی میزرا مهدی اصفهانی چه بوده که حضرتعالی می فرماید: بین آنچه مکتب تفکیک هست و آنچه توسط معاصرین به ویژه آقای حکیمی معرفی می شود، تفاوت و فاصله هست و انطباق نیست؟

– بله، موسس این مکتب دیدگاه های خاصی داشته است که برخی از آنها عبارتند از:

باب اول که باب الابواب هدایت است، این است که هیچ امر مشترکی میان علوم بشری و علوم جدید الهی در هیچ چیزی وجود ندارد. (ابواب الهدی، ص 6. همچنین ر.ک: همان، ص 12).

علوم بشری یکسره جهالت و تاریکی است. (ابواب الهدی، ص 73).

علوم الهی برای ریشه کن کردن علوم بشری نازل شده است. (ابواب الهدی/ص 6)

بدون وحی هیچ راهی برای شناخت خداوند وجود ندارد. (ابواب الهدی/ص 7)

مصیبت ترجمه کتاب های فلسفی از زبان یونانی به عربی، برای اسلام سنگین تر و کمر شکن تر از مصیبت سقیفه بوده است! (تقریرات/ص 156)

قاعده علیّت از اصل و اساس باطل است و برهان که آن را بهترین نوع قیاس می دانند، پست ترین نوع قیاس است. (مصباح الهدی/5)

نهایت چیزی که از برهان و استدلال فلسفی حاصل می شود، یقین حصولی است که آن هم ارزش معرفتی چندانی ندارد و اختلاف فیلسوفان در مسائل مختلف، و همچنین به خطا رفتن قیاس ابلیس (که از سنخ برهان فلسفی بوده است!) شاهد خوبی بر این مطلب است. (ابواب الهدی، ص 69 و 124 و مصباح الهدی، ص 8).

تحصیل معرفت به خداوند، چه حصولی و چه حضوری آن محال است. معرفت حصولی از این نظر محال است که مستلزم احاطه علمی به خداوند سبحان بوده، و معرفت حضوری هم از این نظر ناممکن است که بر اساس روایات، معرفت، ساخته خدای تعالی شمرده شده است.

شارع مقدس هرگز مردم را به خدانشناسی استدلالی و فلسفی دعوت نکرده و بلکه از آن منع کرده است. (رساله مصباح الهدی، ص 905)

حکما به دلیل تخلف از وحی، در تنگنا قرار گرفته اند و اگر روش اهل بیت علیهم السلام را در پیش می گرفتند، همه معقولات برای آنان بدیهی می گشت. (تقریرات، ص 14 و 27).

ایشان همچنین به همه حکما – از متقدمان و متأخران – نسبت می دهد که آنان شأن نبی را منحصر در بیان احکام می دانند و معتقدند که در حکمت نظری و معارف مبدأ و معاد، و مسائل مربوط به حقایق اشیا و... پیامبر هیچ شأنی ندارد. از این روست که توجهی به کتاب و سنت ندارند و خود را ملزم به تطبیق عقایدشان با آن دو نمی بینند. اگر هم ظاهر کتاب یا سنت با عقایدشان مخالف در آمد، آن آیه یا روایت را تاویل یا طرد می کنند. باز از همین روست که در کلمات خود، هرگز به آیه و یا روایتی استشهد نمی کنند و در عوض از کلمات ضعیف ترین فیلسوفان نیز استفاده می کنند؛ زیرا ایشان بر این گمان هستند که نبی و وصی، با باطن خود بندگان را تکمیل می کنند و به حسب ظاهر وظیفه ای در تعلیم معارف ندارند. (تقریرات/ص 9)

در مورد خداوند، نهایت معرفتی که با عقل ظاهری برای انسان به دست می آید، خارج ساختن خدا از حدّ نفی و تشبیه، و اعتراف به عجز از معرفت خدا با عقول و علوم است. (ابواب الهدی /123) از عقل، تنها برای اثبات وجود خدا در مورد خداوند، نهایت معرفتی که با عقل ظاهری برای انسان به دست می آید، خارج ساختن خدا از حدّ نفی و تشبیه، و اعتراف به عجز از معرفت خدا با عقول و علوم است. (مهدی اصفهانی، ابواب الهدی، ص 123؛ معاد جسمانی در حکمت متعالیه، ص 91 و 102).

ایشان تأکید می کنند که عقول بشر برای ترکیب ضروریات هم به پیامبران احتیاج دارند. (تقریرات، ص 8 و 10).

معارف را باید از روایات معصومین (علیهم السلام) فرا گرفت و استناد به ظواهر قرآنی هنگامی حجت است که مؤید به روایتی از معصومین (علیهم السلام) باشد. (ابواب الهدی، ص 123)

مرحوم میزرا در جایی، معارف بشری و حکمی را بزرگترین حجاب ها، و تخلیه ذهن از مفاهیم و معقولات فلسفی را، از اوجب واجبات دانسته است (اعجاز القرآن، ص 13؛ و تقریرات، ص 23 و 24). و در جایی دیگر، پیمودن راه برهان را، موجب دور شدن از فهم حقایق دینی برمی شمرد. (تقریرات، ج 2، ص 129).

به نظر مرحوم شیخ مجتبی قزوینی شکی نیست که تاویل ظواهر و نصوص قرآن مجید و اخبار شریفه، مخالف با حکم عقل و صریح آیات و روایات است، و هر جا که تفسیر یا تاویل ضرورت داشته باشد، باید از بیان مجاری وحی اخذ نمود. تاویل و توجیه اصول همگانی دستورهای عمومی انبیاء و اوصیا که ضامن سعادت بشر است، عقلاً و نقلاً حرام، و ظلم به گوینده می باشد.

اخذ به همه ظواهر کتاب و سنت، بدون هیچ گونه تاویل و توجیهی واجب است. (تقریرات/191 و 192)

ایشان در یکی از آثار خود، پس از بیان این که اساس علوم الهی بر تذکر به نور عقل نهاده شده، تصورات و علوم بدیهی انسان را تاریکی محض، و طلب کشف حقیقت کردن از آن ها را عین ضلالت شمرده، پیمودن این راه را کار مجانبین و دیوانگان می داند!! (ابواب

الهدی/ص26) ایشان در جایی دیگر، با صراحت سلوك طریق برهانی را برای همه افراد حرام دانسته، می‌گوید: هر عقلی که به مقام معرفت ترکیبی رسیده (و هدایت یافته باشد) مستقلاً به حرمت سلوك برهانی برای همه افراد بشر فتوا می‌دهد؛ زیرا آن را حجاب و مانع می‌بیند، و می‌بیند که هیچ نفع و سودی ندارد. و عقلی که به این مقام نرسیده باشد، بلکه در مقام بساطت و قوه ترکیب باقی مانده باشد، به جهت وجود این احتمال که سلوك برهانی موجب وقوع در هلاکت ابدی و دوری از خدای مورد دعوت انبیا می‌گردد، مستقلاً به وجوب احتیاط و زشتی فرو رفتن در برهان حکم می‌کند. (تقریرات / ص127) و در قسمتی دیگر می‌گوید: هر کس بر لزوم معرفت اکتسابی اقامه برهان کند، در واقع بر ابطال دین اقامه برهان کرده است! (تقریرات/25)

و چون فیلسوفان این‌چنین‌اند، فلاسفه اسلام را منهدم کننده اسلام - و نه خادم آن - می‌شمرند. (تقریرات/26)

در جایی دیگر، تخلیه ذهن از هر مفهوم معقول را که همان پرهیز از معارف بشری حکمی و عرفانی است، از اوجب واجبات می‌داند؛ به این دلیل که این مفاهیم و اصطلاحات (و پرداختن و مشغول شدن به آن‌ها) بزرگ‌ترین حجاب‌ها، سخت‌ترین گناهان، بدترین فحش‌ها به پروردگار متعالی، و نیز شدیدترین دیوانگی‌ها در نظر صاحب شریعت مقدس است! (اعجاز القرآن/ص12)

* اگر بخواهیم دیدگاه‌های مرحوم میزار مهدی اصفهانی یعنی مؤسس مکتب تفکیک را در چند بند خلاصه کنیم؛ چه می‌توان گفت؟ - دیدگاه‌های آن مرحوم در این زمینه را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

1. عقل انسان نهایتاً برای اثبات وجود خدا و خارج نمودن او از حد تعطیل و تشبیه کارآمدی دارد و حتی در اثبات نبوت انبیا نیز به کار نمی‌آید، چه رسد به آن که بخواهد صفات خدا و یا معارف دیگر دین را بشناسد.
2. برهان عقلی و فلسفی هیچ ارزش معرفت شناختی ندارد.
3. تنها راه شناخت معارف دین، رجوع به ظواهر قرآن و روایات است و راه فهم ظواهر قرآن هم رجوع به روایات است!
4. در تعارض دلیل عقلی و نقلی، بدون شك دلیل نقلی مقدم است.
5. معرفت حصولی و حضوری به خداوند محال است.
6. قاعده علیت از اصل و اساس باطل است.
7. تاویل متون دینی مطلقاً نادرست است.
8. مفاهیم و اصطلاحات فلسفی از سخت‌ترین حجاب‌ها بین خداوند و بنده، خالی نمودن ذهن از آنها از اوجب واجبات و فراگیری آنها از سخت‌ترین محرمات است.

همان گونه که مشاهده می‌شود، وی با فلاسفه در روش و متد فهم دین، اختلافات اساسی دارد.

* بعد از تشریح و تبیین مواضع و دیدگاه‌های این مکتب، نوبت به نقد و بررسی این مواضع می‌رسد. اگر صلاح می‌دانید ابتدا از معنای واژه «تفکیک» شروع کنیم و احیاناً معانی درست و نادرستی که از آن مراد است.

- منظور آقای حکیمی و دیگر تفکیکیان از واژه «تفکیک» می‌تواند یکی از معانی زیر باشد:

- 1) فرق نهادن میان اصطلاحات دینی با اصطلاحات علوم بشری و پرهیز از خلط میان آن‌ها؛ اگر منظور ایشان این معنا باشد، ما نیز کاملاً با ایشان موافقیم؛ زیرا الفاظ و واژگان دینی را براساس اصطلاح رایج در میان علوم بشری معنا کردن، کاری غیر علمی و نادرست است و در این زمینه باید با دقت و وسواس زیادی عمل کرد و معنای متداول و متعارف زمان نزول قرآن یا صدور روایات را ملاک فهم معنای آن‌ها قرار داد. اما عبارات تفکیکیان بیانگر این است که گرچه این قسم از تفکیک نیز مد نظر ایشان می‌باشد، فراتر از این را هم در نظر دارند.
- 2) معنای دوم تفکیک می‌تواند پرهیز از انطباق دادن متون دینی بر مسائل ظنی عقلی و عرفانی باشد. اگر این معنای دوم تفکیک مد نظر باشد، آن هم به نظر می‌رسد درست است؛ یعنی به صورت قطعی نمی‌توان آیات و روایات را بر مسائل ظنی علمی و عقلی تطبیق داد و این کار نوعی تفسیر به رأی به شمار می‌آید. البته تطبیق ظنی آن اگر با ظاهر آیه و روایت منافاتی نداشته و با آن هماهنگ باشد، اشکالی ندارد.
- 3) معنای سوم تفکیک می‌تواند پرهیز از انطباق دادن متون دینی بر مسائل مسلم و قطعی عقلی باشد. اگر منظور معنای سوم تفکیک باشد، می‌گوییم: در صورتی که ظاهر آن متن دینی با آن مطلب یقینی عقلی و قطعی هماهنگ باشد، می‌توانیم به صورت ظنی به آن نسبت دهیم؛ اما اگر ظاهر متن دینی با مطلب یقینی عقلی هماهنگ و موافق نباشد دو صورت دارد: الف) یا با یکدیگر منافات دارند و قابل جمع نیستند، مثلاً ظاهر آیه‌ای جسمانیت خداوند است، ولی دلیل عقلی جسمانیت را نفی می‌کند. در این‌جا می‌توانیم به استناد دلیل عقلی، ظاهر آیه را تاویل و بر معنای معقول دیگری حمل کنیم. اگر هم با یکدیگر قابل جمع باشند، خلاصه این که یا ظاهر آیه با آن مطلب یقینی عقلی منافات دارد و قابل جمع نیست. در این‌جا ظاهر آیه را تاویل می‌کنیم. ب) ظاهر آیه با آن مطلب یقینی عقلی منافات ندارد، در این‌جا دو حالت ممکن است:

- ب 1) آیه در همان معنای فلسفی ظهور دارد: می‌توانیم آن معنا را به صورت ظنی به آیه نسبت دهیم.
- ب 2) آیه در آن معنای فلسفی ظهور ندارد؛ از تطبیق آیه بر آن معنای فلسفی خودداری و از تاویل و توجیه آیه پرهیز می‌کنیم.
- 4) معنای چهارم می‌تواند به کار نگرفتن مسائل مسلم عقلی برای فهم دین و متون دینی.

این معنا از تفکیک مد نظر باشد که طبق آن می‌خواهند بگویند: در معنا کردن و فهمیدن آیات و روایات، ما به فلسفه و عرفان احتیاج نداریم و نباید این دو را در فهم قرآن و سنت به کار گیریم و تنها باید بر اساس ظواهر آیات و روایات حکم کنیم.

در این مورد می‌گوییم: همان‌طور که گفتیم، مطلب یقینی عقلی و فلسفی اگر با ظاهر آیه و روایتی منافات داشته باشد، می‌تواند مجوز صرف‌نظر کردن از ظاهر آن آیه و یا روایت باشد. به تعبیر دیگر، این مطلب یقینی عقلی و فلسفی می‌تواند قرینه منفصل لَبّی برای عدم اراده ظاهر کلام به شمار می‌آید، و تأویل در این موارد نه تنها اشکال ندارد، بلکه لازم و ضروری است.

* آقای حکیمی، «تفکیک» میان مطالب دینی و فلسفی را باعث فهم خالص، ناب و غیر التقاطی شدن و استفاده از عنصر تأویل را موجب التقاط و درهم‌آمیزی شناخت‌ها از دین می‌داند. آیا این ادعا درست است؟
- تأویل به معنای نادرست آن این‌چنین است، اما تأویل به معنای درست آن نه تنها با فهم ناب و خالص منافاتی ندارد، بلکه انسان را به فهم ناب نزدیک‌تر می‌کند. تفکیکیان تنها ملاکی که برای خالص فهمی ارائه کرده‌اند، همان ظاهرگرایی است؛ حال آن‌که اگر صرف تمسک به ظواهر ملاک فهم ناب و خالص دین باشد، باید مجسمه و ظاهرگرایان را دارای ناب‌ترین و خالص‌ترین فهم دینی دانست.

* یکی از ادعاهای محوری مکتب تفکیک، کنار نهادن همه پیش‌دانسته‌های فلسفی، در فرآیند فهم متون دینی است. اساساً آیا چنین چیزی ممکن است؟

- امروزه این مطلب نزد بسیاری از دانشمندان فلسفه علم و هرمنوتیک از مسلمات است که برداشت از یک متن، و بلکه فهم بسیاری از تجربیات ساده حسی، بدون بهره بردن از دانسته‌های پیشین امکان ندارد. پس سخن از فهم متن بدون بهره بردن از پیش‌دانسته‌ها، سخنی نادرست و نپذیرفتنی است، و تنها انسان باید به فکر این باشد که آن پیش‌دانسته‌ها، استحکام لازم را داشته باشند تا تکیه بر آن‌ها، انسان را در فهم وی از متون دینی و... به خطا و اشتباه نیفکند.

ممکن است آقای حکیمی بگوید ما نیز تأثیر برخی از پیش‌دانسته‌ها، همچون معلومات ادبی و رجالی و فقهی و اصولی را در فهم متون دینی قبول داریم و تنها با تأثیر دادن معلومات فلسفی در فهم دین مخالفت می‌کنیم. ولی این سخن نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، از برخی معلومات و قضایای فلسفی در فرآیند فهم دین بهره می‌بریم و نمی‌توانیم بدون استفاده از هیچ فهم و دانسته فلسفی، فهمی دینی یا غیر دینی داشته باشیم. مسائل بسیاری در عرصه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی وجود دارد که ما بدون توجه و به صورت ناخودآگاه از آن‌ها بهره می‌بریم. اصولی همچون اصل علیت، سنخیت علت و معلول، اصل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین و اصول فراوان دیگری که همگی ماهیت فلسفی دارند، و ما نمی‌توانیم با خالی کردن ذهن خود از آن‌ها، به سراغ متن دینی یا غیر دینی برویم و به فهمی از آن دست یابیم.

برای مثال آیات زیادی مبتنی بر اصل علیت هستند و بدون اصل علیت استدلال استفهامی به آنها درست نیست. مانند برخی آیات سوره واقعه مثل: «أفرايتم الماء الذي تشربون؟ أأنتم أنزلتموه من المزن أم نحن المنزلون؟» (69/68)؛ آیا آب را که می‌آشامید می‌بینید؟ آیا شما آن را از ابر فرو فرستادید یا ما؟» این یک نوع استدلال به شیوه پرسشی است. شق سوم این است که نه انسانها فرود آوردند نه خداوند متعال. بنابر فطری و ارتکازی بودن اصل علیت و باطل بودن صدفه و تصادف و اتفاق، این شق در قرآن کریم بالبداهه باطل تلقی شده.

* چه رابطه ای بین حس‌گرایی (آمپریرسم) و مکتب تفکیک هست؟
- وجود نوعی تفکر حس‌گرایی در مکتب تفکیک به جهت دور شدن از استدلال عقلی قابل رصد است. شاهد آن سخن آقای حکیمی در کتاب «پیام جاودانه» ص 64 و 65 است که وقتی برداشت خود از قرآن را تحت عنوان «نهادهای اصلی شناخت را در جهت رسیدن به معرفه‌الله» برمی‌شمرد، تنها به پنج نوع معرفت حسی و تجربی تأکید می‌ورزد.

* حضرتعالی فرجام و پیامدهای فکری مکتب تفکیک را چگونه پیش بینی می‌کنید؟
- حجت‌الاسلام مظفری: یکی از پیامدهای مکتب تفکیک پیدایش نوعی اخباریگری در حوزه معارف است که بسی خطرناک‌تر از اخباریگری در حوزه احکام و فقه است.

- حجت‌الاسلام هاشم‌نژاد: همچنین این مکتب طبق تقریری که مرحوم میزرا مهدی اصفهانی ارائه داده اند، از برخی جهات شبیه برخی مکاتب فلسفی غرب هست. برای مثال نتیجه و خروجی فلسفه ایمانوئل کانت این است که عقل نمی‌تواند در زمینه سوالهای کلی هستی‌شناسی؛ مانند اثبات وجود خدا؛ حدوث و قدم عالم؛ و... از این قبیل، حکم معتبر صادر کند. یعنی ساختار عقل برای درک این امور طراحی نشده است. این ایده به نحوی در مکتب ایمان گروهی و اگزیستانسیالیسم و... هم دیده می‌شود. بنابراین همه این مکاتب در ضدیت با متافیزیک و بی اعتبار دانستن حکم عقل در وادی پرسش‌های کلی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی؛ مشترک هستند.

* گاهی مشاهده می‌شود برخی از تفکیکی‌ها و مخالفان فلسفه به جند حدیث استناد می‌کنند. نظرتان در این باره چیست؟
- حجت‌الاسلام مظفری: گذشته از این که این احادیث اکثراً دارای ضعف سند هستند؛ به لحاظ دلالت هم مقصود و منظور تفکیکی‌ها را تأمین نمی‌کند. نهایت مطلبی که این احادیث دارند؛ مطلبی است که اینک به عنوان تفلسف مشهور است. یعنی نوعی فلسفه بافی.
- حجت‌الاسلام وحید واحد جوان: به اضافه این که ما احادیث معارض متعددی با آن احادیث داریم. احادیثی که در آنها به تعریف و تمجید از ارسطاطالیس (ارسطو) و دیگر حکما پرداخته شده است.
حجت‌الاسلام هاشم‌نژاد: همچنین احادیث متعددی در باره لزوم اخذ حکمت از بیگانه؛ از منافق؛ از کافر داریم مانند: الحکمة ضالة

